

قصه‌ای کوتاه از بهار و تابستان سال ۱۳۰۸ که مرزهای مشهد و خراسان در قرق راهزنان بود

اعدام برادران دالتون درمشهد!



تصویری از اعدام تعدادی از راهزنان در دوره قاجار

هموارتری می‌شود. آن هاسر راه کاروان هارامی‌گیرند، به آبادی‌های می‌ریزند و تامی‌توانند قتل و غارت می‌کنند، دختر می‌برند، گاو و گوسفند می‌دزدند و گوشواره از گوش‌ها می‌کشند.

لايه‌لای اخبار زلزله شديد قوچان و تيته‌هایی مثل «دويست نفر در يك قريه زیر آوار ماندند»، «زمین شکاف خورد» و «بلای خانمان سوز زلزله بخشی از خراسان را در کام مرگ کشید» گاهی اسم زلفو و شرارت‌هایش -اگرچه کم‌رنگ- تکرار می‌شود. همین است که کسی درست نمی‌داند چه اتفاقی می‌افتد، اما در نیمه تیرماه سال ۱۳۰۸ یک باره خبر دستگیری زلفو در روزنامه اطلاعات منتشر می‌شود. لشکر که درگیر کمک‌سانی به زلزله‌زدگان است و قدرتش آن قدر زیاد نیست که زلفو را دستگیر کند، پس چه اتفاقی افتاده است؟ عدو سبب خیر شده است.

ماجرای این طور رقم می‌خورد که فرهادخان (یکی دیگر از راهزنان نامی این دوره) وقتی قدرت‌گیری روزافزون زلفو را می‌بیند، تاب نمی‌آورد و با او درگیر می‌شود و این درگیری محل اختفای آنان را لو می‌دهد و سبب دستگیری هر دو آنان می‌شود. جریده اطلاعات می‌نویسد: «زلفو نیز که سردهسته اشرا را از طرف قوای نظامی مورد تعقیب بود، اخیرا در نتیجه مصادمه با قوای نظامی و کسان فرهادخان تیرخورده، خودش با یک نفر دیگر دستگیر و بقیه متواری می‌شوند. این‌خبر روز ورسا در شهر منتشر و از طرف اداره ساخلوی تأیید شده و گویا امروز آن‌ها به شهر وارد می‌نمایند.»

اعدام «زلفو» و تعدادی از همدستانش
۱۸تیرماه زلفو و چندتن از همدستانش را برای محاکمه به مشهد می‌آورند و برایش حکم اعدام صادر می‌کنند؛ «بر طبق اطلاعی که از مشهد واصل گردیده، زلفو که یکی از اشرار دزد و چندی بود مشغول راهزنی و سرقت بود و اخیرا خود و همدستانش به وسیله مأمورین نظامی دستگیر شده‌اند، روز گذشته به مشهد جلب و توقیف گردیده‌اند. از قراری که اطلاع می‌دهند، در نظر است مشارالیه را تحت استنطاق می‌دهند و به او کمک می‌کرده‌اند و بعد، او و همدستانش را اعدام نمایند.»

بیست روز بعد، استنطاق تمام می‌شود و خبر اعدام زلفو رکورد فروش کاغذ اخبار در مشهد را می‌شکند. تیتربعیان و واضح است: «اعدام زلفو»، با هم اطلاعات می‌نویسد: «بر طبق تلگرافی که از مشهد واصل گردیده، پس از سه روز که زلفوی شریر و دزد معروف، تحت محاکمه و استنطاق بود، دیروز قبل ازظهر با حضور جمع کثیری از اهالی

دارودسته راهزنان در خراسان اواخر دوره قاجار
تعداد دسته‌های راهزن در اواخر دوره قاجار و اوایل پهلوی آن قدر زیاد است که ایالت خراسان تصمیم می‌گیرد برای مقابله با آن‌ها کمیسیونی تشکیل دهد و به این موضوع، به‌صورت ویژه رسیدگی کند. روزنامه اطلاعات اواخر آذر ۱۳۰۵ خورشیدی می‌نویسد: «مطابق راپورتی که اداره حکومتی سیستان به آقای شوکت‌الملک داده است، برای رسیدگی به سرقت‌ها و قتل‌های واقع در سرحدات سیستان و افغانستان در اداره حکومتی سیستان، کمیسیونی مرکب از مأمورین دولتی تشکیل گردیده و به قضایای مربوطه رسیدگی می‌نمایند.»

اوایل مهر همین سال اما نام یکی از راهزنان قدرت‌گرفته که پیش از آن مدام در مطبوعات تکرار می‌شد و مردم اطراف مشهد، قوچان و سرحدات خراسان از گزند او در امان نبودند با تیترب «یاران ذوالفقارخان اعدام شدند» دوباره تکرار می‌شود و لیکن در روی لب هرکسی که خواننده این خبر است، می‌شناند؛ «چند نفر از اتباع ذوالفقارخان، سارق معروف که اخیرا دستگیر شده بودند، در ساعت ۹صبح حسب‌الامر فرمانده لشکر اعدام گردیدند.» دامنه این دست‌شرارت‌ها آن قدر بالا می‌گیرد که حکومت همه توانش را صرف دستگیری راهزنان در کوه‌ها و بیابان‌های اطراف می‌کند. عجیب است اما از سال ۱۳۰۵ تا ۱۳۰۷ جراید خبرهای بسیاری از قتل و کشته شدن سربازهای حکومتی می‌دهند؛ سرباهی بسیاری بریده می‌شود و چندنفری هم هنگام تعقیب راهزنان در کوه‌ها گم می‌شوند و از سرما و گرنگی جان می‌دهند. اریدهشت ۱۳۰۷ اما یک اتفاق عجیب‌تر رخ می‌دهد، سربازها قراول خانه‌ها را برای تعقیب راهزنان خالی می‌کنند و تنها یک سرباز را برای نگهبانی می‌گمارند. دراین میان هفت زندانی که متوجه خالی بودن قرارگاه می‌شوند، با شکستن حصارها و کشتن نگهبان بیچاره، آزاد، وارد خیابان‌های مشهد می‌شوند.

تجهیز قوای نظامی ویژه برای دستگیری «زلفو» و برادرانش
این‌اما پایان ماجرا نیست. در این دوران چهار برادر که بزرگ و رئیسشان زلفوست و باقی از او حساب می‌برند، با جمع کردن دسته‌ای بزرگ از راهزنان هرچنانی که فکرش را بکند مرتب می‌شوند. قوای نظامی ویژه‌ای برای آن‌ها در نظر می‌گیرند اما وقوع زلزله قوچان در خرداد ۱۳۰۸ کار را خراب می‌کند. نیروهای لشکر به ناچار به مناطق زلزله‌زده اعزام می‌شوند و به‌این‌ترتیب، راه برای زلفو و برادرانش

مقابل اداره ارکان حرب به دار مجازات آویخته شد. لعش زلفو تا مدتی بالای دار بود و بعد پایین آورده، دفن گردید. اهالی از مجازات این دزد که باعث زحمت دیگران است، خوش وقت و مسرور گردیدند.»

۱۰ روز بعد، سه نفر از راهزنان دسته زلفو هم پس از تعقیب وگریز بسیار دستگیر می‌شوند، اما هنوز تعدادی از آنان در کوه‌های اطراف پنهان هستند و به احتمال بسیار از برادران زلفو دستور می‌گیرند. باین همه حکومت مرکزی کوتاه نمی‌آید و حکم به دستگیری همه آنان می‌دهد. بالاخره ۱۰مرداد ۱۳۰۸، به همت قوای نظامی، پنج نفر دیگر از اتباع زلفو هم دستگیر و برای محاکمه به قوچان برده می‌شوند. ۲۷مرداد ۱۳۰۸ جراید شهر دوباره با این خبر، روی باجه‌های مطبوعاتی می‌نشینند: «راپورت واصله از مشهد حاکی است که بر حسب حکم صادره از طرف فرماندهی لشکر شرق، موشی‌نام بربری در چناران و دو نفر از اتباع زلفو که مرتکب شرارت و قتل گردیده بودند در قوچان اعدام شدند.»

با فرارسیدن شهریور، لشکر، نسخه همدستان زلفو را می‌پیچد و از این به بعد است که هر چندروز، خبر اعدام تعدادی از آنان در شهر می‌پیچد. ۶شهریور ۱۳۰۸، «در تعقیب سارقین، اطلاع واصله حاکی است چند نفر دزد بیابان‌گرد حومه خراسان که اطراف قوچان بوده‌اند، به طرف سبزوار فرار کرده و هنوز اطلاع صحیحی از موقع و مکان آن‌ها در دست نیست. عده آن‌ها سیزده نفر ولی همیشه فراری و متواری می‌باشند. قوای نظامی در تعقیب آن‌ها می‌باشد. رجب‌علی نام که از اتباع زلفو و به شرارت اشتغال داشت، دستگیر و در اداره ساخلوی توقیف بود. مشارالیه چندروز قبل در درج مقابله اداره امنیه به دار آویخته شد.»

دستگیری و اعدام «قمو»، برادر دوم «زلفو»
۱۱شهریور ۱۳۰۸ خبر دستگیری قمرعلی، معروف به قمو که برادر زلفوست دوباره بحث پایان دادن به جولان اشرار در خراسان را داغ می‌کند؛ البته این بار به جز قمو، اشرار بسیار دیگری هم دستگیر می‌شوند: «به قرار اطلاع واصله، در نتیجه اقدام قشون شرق، به شرارت اشرار در حدود قوره و درجز به‌کلی خاتمه داده شد و آخرین نفر از اشرار که باقی مانده بودند، دستگیر گردیدند. قمو سردهسته اشرار و برادر زلفو که پس از دستگیری و اعدام زلفو، با باقی‌ماندگان دردها مشغول شرارت شده بود هم جلب شده است؛ همچنین میرزا محمودنام درجری دستگیر و به ارکان حرب مشهد اعزام گردید و نیز

قربان بهادر و حسن سنگ‌خاصی که از اشرار معروف بودند، با پنج سر بریده (هنگام دستگیری اشرار این پنج سر همراه آنان بوده است) وارد قوچان شدند؛ بنابراین به‌کلی راهزنی‌های این حدود خاتمه و امنیت کامل حکم فرما گردید. عموم اهالی این صفحه با وجد و شغف مخصوصی عملیات دولت را تقدیس می‌کنند.»

وقتی «علو» هم دستگیر می‌شود
البته خبرنگار روزنامه اطلاعات که خبر دستگیری قمو را نوشته، کمی اغراق کرده است، چون هنوز دو برادر دیگر زلفو باقی مانده بودند و در اطراف مشهد حضور داشتند و منتظر فرصتی برای شرارت بودند. ۲۵شهریور اما خبر دستگیری کوچک‌ترین برادر این دسته که نامش...ا...قلی- معروف به علو- بود، شکست دارودسته اشرار را باورپذیرتر از همیشه می‌کند. روزنامه اطلاعات می‌نویسد که با دستگیری علو یک برادر متواری می‌شود و هنوز از سرنوشتش خبری نیست. گویا در این روز علو و باقی‌ماندگان دارودسته زلفو، در منطقه‌ای به نام کوه‌نعل داغ محاصره و پس از زد و خوردی جزئی با مأموران، تسلیم می‌شوند؛ «علو، برادر زلفو که مدت‌ها به‌شرارت اشتغال داشت، اخیرا بر اثر تعقیب متوالی مأمورین ساخلو قوچان و امنیه در قوشخانه تسلیم و اسلحه خود را تحویل مأمورین نموده و از طرف امارت لشکر شرق به او تأمین داده شده است.»

جلب «عطو» و پایان قصه چهار برادر راهزن
حالا تنها می‌ماند عطاعلی، معروف به عطو، آخرین برادر دستگیر نشده زلفو. قوای نظامی همه‌کوه‌های خراسان را به دنبال او زیر پوتین می‌اندازند اما عطو انگار قطره شده و در زمین فرو رفته بود. روزنامه‌ها مدتی درباره او هیچ چیز نمی‌نویسند ولی یک‌سال بعد ناگهان گذرش به اطراف بجنورد می‌افتد. درحالی‌که برای خودش دارودسته‌ای تشکیل داده و شرارتش را از سر گرفته است. روزنامه‌ها می‌نویسند یکی از همدستان دستگیر شده‌اش اعتراف کرده که عطو یک سال گذشته را مخفیانه و در کوه‌های هزارمسجد سر کرده است و با دعوت از اشراری که می‌شناخته به دنبال تشکیل یک گروه جوده بوده است. عمر شرارت عطو هم دیری نمی‌پاید و او و همدستان دزدش بالاخره ۹مهر سال ۱۳۰۹ خورشیدی دستگیر می‌شوند. البته عطو اعدام نمی‌شود؛ قاضی حکم بدتری برای او در نظر می‌گیرد و پس از محاکمه دستور می‌دهد عطو را در میدان شهر مصلوب کنند تا ذره‌ذره جان دهد.



هم اگر از من پذیری کنند،
خواهم مانند،
زیرا ما یلم شهر زیبای تهران را که وصف آن را شنیده‌ام، از نزدیک ببینم،
او همچنین می‌گوید: «دوچرخه‌ای را که اکنون در اختیار دارم، نمایندگی شرکت «بی.ا.سی» مجانی به من داده است و درمواقع حرکت به‌طور متوسط روزانه ۱۲۰ کیلومتر طی مسافت می‌کنم و فاصله از مشهد تا تهران را امیدوارم به کمتر از هشت روز بتوانم پیمایم.»
«اخبارنگار هم در پایان این گفت‌وگو این‌طور اضافه کرده است: «سباح مزبور از حسن رفتار مأمورین در طول راه و پذیری‌های گرمی که در زاهدان و سایر شهرستان‌ها از او نموده‌اند، سپاسگزاری کرده و در پایان گفت‌از حسن رفتار مردم ایران سپاسگزارم و برای همیشه سعادت و پیروزی آنان را از خداوند خواستارم.»

من شد و توصیه[نامه سفارش شده، گذرنامه عبور و مرور] آقای فرماندار زاهدان برابیم بسیار مفید بود و آن را هر جانشان می‌دام،
با نهایت علاقه مرا راهنمایی می‌نمودند.»
دلیل اینکه هنیل به مشهد هم سر زده یک چیز است؛ زیارت مرقد مطهر امام‌رضا^(ع)، البته او در جایی از مصاحبه می‌گوید که یک مسیحی است ولی ارادت قلبی بسیاری به مسلمانان دارد: «و اینکه از راه مشهد آمدم برای این بود که دوستان من در کراچی گفته بودند بهترین موقوفیت‌ها و بزرگ‌ترین سعادت‌ها زیارت و دیدن مرقد حضرت علی بن موسی‌الرضا^(ع) می‌باشد و من برای کسب این افتخار، مشقت دوری راه را بر خود تحمل نمودم و چون برای اولین دفعه چشم‌به‌گنبد مطهر افتاد، با اینکه عیسوی می‌باشم، بر خود لرزیدم و به حقانیت دین مبین اسلام پی بردم. در تهران

کلیه مردم و ممالک جهان را دیدن کنم، برای همین منظور با دوچرخه قصد کردم دور دنیا را بگردم تا بهتر به روحیه و اخلاق مردم آشنایی پیدا کنم.»
هنیل ادامه می‌دهد: «من اولین سیاحی هستم که به قصد گردش دور دنیا از پاکستان حرکت کرده‌ام و تاکنون هیچ گونه اشکالی در ضمن راه برابیم پیشامد نشده، مگر کوران و باد که آن هم بر طرف می‌شد.»

این جهانگرد از خرابی جاده‌های ایران هم می‌گوید و ضمن آن از مهمان‌نوازی مردم هم یاد می‌کند: «ولی جاده‌های ایران اغلب خراب است و عبور و مرور به سختی انجام می‌شود ولی موقعی که وارد گمرک ایران شدم، [مردم] با کمال خون‌گرمی از من پذیری نمودند و نه تنها برای من ایجاد مزاحمت نکردند، بلکه همین حسن سلوک، باعث امیدواری

فرخدا| مشهد همیشه مقصد گردشگران بوده است و در میان جراید قدیمی هم می‌شود اخبار زیادی پیدا کرد که از حضور گردشگران خارجی به مشهد گفته‌اند. یکی از این اخبار مربوط به مرداد ۱۳۳۰ خورشیدی است که در روزنامه خراسان منتشر شده است. این روزنامه در دومین روز از دومین ماه تابستان از یک جهانگرد پاکستانی به نام «لیونال تامس هنیل» اسم می‌برد که آن روزگار داشته بود و چرخه دور دنیا را می‌گشته است. خبرنگار روزنامه خراسان در مصاحبه کوتاهی که با جهانگرد انجام داده، او را نخستین جهانگرد پاکستانی معرفی کرده و چنین نوشته است: «آقای لیونال تامس هنیل، سیاح پاکستانی، پیروز با دوچرخه به مشهد آمده است و قصد دارد دور دنیا را با دوچرخه گردش کند. مشارالیه می‌گوید از بدو طفولیت آرزو داشتم

اخبار قدیمی

اصف‌الدوله‌های خراسان (۳)

سرآغاز عبدالوهاب



هادی دقیق‌ادر دو شماره پیشین درباره اللهیار اصف‌الدوله گفتیم و اکنون چندین سال در دوره قاجار جلوتر می‌رویم و از سرگذشت عبدالوهاب اصف‌الدوله می‌گوییم. بدرخان زند در زمان کریم‌خان رئیس جبه‌خانه شیراز بود و پس از تسلط آغامحمدخان بر شهر هم در همین سمت ابقا شد. بدرخان سه پسر داشت که یکی از آن‌ها در جوانی مرده بود. فرزند جوان مرگش هم پسری داشت به نام میرزا عبدالوهاب که در بیست و چهارسالگی با یکی از عموهایش به تهران رفت و با هوش و استعدادی که نشان داد، به وزارت رسید و ابتدا نصیرالدوله، سپس اصف‌الدوله لقب گرفت و در نهایت کیاده صدارت کشید. عبدالوهاب پس از ورود به تهران، از طریق میرزا حبیب‌قائی، شاعر پرآوازه دربار چند قاجار، با بزرگان دربار حشونشر پیدا می‌کند. او بعدها در دستگاه وزارت علوم قاجاریه استخدام می‌شود و رفته‌رفته جای پیش بین قاجاریان سفت‌تری می‌شود. میرزا عبدالوهاب مدتی هم معلم میرزا داودخان، فرزند آقاخان نوری، صدراعظم مقتدر قاجار، می‌شود و در نهایت به وزارت داخله می‌رود. شاید بخت عبدالوهاب‌خان در دربار از اینجا باز شده است، جایی که او به‌واسطه کوشش فراوانش در وزارت داخله، مورد توجه میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک، وزیر خارجه وقت، قرار می‌گیرد. او از این سال، یعنی ۱۲۳۵ خورشیدی، دیگر سری بین سرها درمی‌آورد و اسمش بر سر زبان‌ها می‌افتد.

همان‌طور که در شماره‌های قبل گفتیم، هرچه به واسط و حتی اواخر دوره قاجار نزدیک می‌شویم، لقب‌ها در دربار از معنا تهی می‌شوند، اما درباره اینکه لقب اصف‌الدوله چقدر با عبدالوهاب هماهنگ بود، باید سرگذشت او را که با همه بلواهای اواخر قاجار در خراسان گره خورده است، بررسی کرد.

صدق‌سری مظفرالدین‌شاه

عبدالوهاب‌خان در وزارت خارجه هم پله‌های ترقی را یکی دوتا طی می‌کند و سال ۱۲۳۶ از نایب‌دومی به نایب‌اولی وزارت خارجه می‌رسد. سه چهار سال بعد از آن و وقتی ناصرالدین‌شاه رسماً ولایتعهدی فرزندش، مظفرالدین‌شاه، را اعلام می‌کند، باتوجه‌به آنچه ضرورت حضور یکی از مقامات عالی‌رتبه دربار در آذربایجان خوانده شده است، میرزا عبدالوهاب با حفظ سمت، به آذربایجان فرستاده می‌شود و طبق سنت قجرها، خلعت و نشان و حمایل می‌دهد و او اعطا می‌شود. اینجا هم بخت عبدالوهاب‌خان باز می‌گیرد و در منابع آمده‌او که پس از سفر به تهران چندان اوضاع مالی مناسبی نداشته‌است؛ از وضعیت آذربایجان استفاده‌یاسوء استفاده می‌کند و برای خودش ثروتی هنگفت مهبی‌می‌کند. از این زمان، دیگر عبدالوهاب‌خان دم‌دستگاهی گسترده برای خودش برپا می‌کند و حتی گفته شده است بسیاری از آن‌هایی که این زمان در دفتر او کار می‌کرده‌اند، در آینده به مقامات بالای دربار قاجار می‌رسند. ناظم‌الاسلام کرمانی در «تاریخ پیداری ایرانیان»، یکی از این افراد را میرزا نصر... خان مشیرالدوله می‌نامد که از منشگیری در دفتر عبدالوهاب‌خان به‌صدارت‌وزارت‌رسید و در خانه‌اش، پژوهشگری مثل حسن پیرنیا(مشیرالدوله)واسیاست‌مداری مانندحسین پیرنیا تربیت شد. عبدالوهاب‌خان چندی بعد، بنا به آنچه بی‌کفایتی و ظلم و سپس عزل حاکم گیلان خوانده شده است، جایگزین او در آنجا می‌شود. او که تا اینجا از خودش جریره نشان و وضع آشفته گیلان را سامان داده بود، از ناصرالدین‌شاه لقب نصیرالدوله می‌گیرد.

اصف‌الدوله در دربار ناصری

پس از زوری کار آمدن میرزا حسین‌خان سپهسالار در منصب صدارت، کار عبدالوهاب‌خان بیشتر گرفت. نصیرالدوله که رابطه قوم و خویشی هم با سپهسالار داشت، رئیس گمرکات و متصدی وزارت تجارت شد. با همه این‌ها، حوالی سال ۱۲۵۵ خورشیدی بود که پیشروی روس‌ها در شمال شرق به سمت خراسان بیشتر و درگیرها زیاد شد. این همه، فشار را بر را روی صدراعظم بیشتر کرد و بر صفت مخالفان او افزود، مخالفانی که یکی از آن‌ها همین عبدالوهاب نصیرالدوله بود. عباس میرزا، برادر تبعیدی شاه، در این باره می‌نویسد: «عجب آن است که این عبدالوهاب‌خان هیچ بود، از سایه میرزا حسین‌خان همه چیز شد و در این مسئله ا همه بیشتر عداوت کرد.» حسین سعادت نوری در کتاب «رجال دوره قاجاریه» درباره شخصیت عبدالوهاب اصف‌الدوله چنین آورده است: «نصیرالدوله مردی بود نفوذناپذیر و رک و صریح‌الهیجه. به همین سبب در ابراز عقیده و نظرات خود حتی در حضور شاه دوره استبداد هم باک و پروایی نداشت. پرواضح است کسی که برخلاف جریان سیل شنا کند و برخلاف معمول زمان به صراحت و شهادت اخلاقی متصف باشد، محسود قلب مخالف خواهد شد. به همین علت است که با مراجه به نوشتجات و یادداشت‌های خصوصی رجال دوره ناصرالدین‌شاه ملاحظه می‌شود که از نصیرالدوله به نیکی یاد نکرده و او را متفرعن و تند خو و جاه طلب و پررو معرفی کرده ولی با این وصف، نتوانسته‌اند فضل و کمال و اطلاعات علمی او را کتمان و انکار کنند.» یک‌شاهداین موضوع به قلم اعتمادالسلطنه: «شاه خیلی متغیر بودند. به‌واسطه سرحدات روس خراسان حواس‌ها خیلی پربشان است اما قفسوس که مستشار این امر خطیر نصیرالدوله است که جز چند شعر عربی و دوسه فقره مطالب تاریخی هیچ معلوماتی ندارد. بخت قمار و قدری پررویی، نه غلط گفتن بسیار پررویی او را صاحب مکتد کرده و شانی یافته است.» حال برای اینکه بفهمید چقدر از ماجراهای دوران زندگی او، اصف و دانا بودنش را نشان می‌دهد، قدری زود است؛ زیرا وقایع و پیشامدهای دوره والگری او در خراسان و حتی اواخر عمرش آن قدر عجیب است که نمی‌شود یکسره چنین تعریفی از فضل و کمالات او را باور کرد. با وجود این، پژوهشی به قلم محمد کشاورز بیضایی با عنوان میرزا عبدالوهاب‌خان اصف‌الدوله شیرازی و شورش مردم مشهد، که در شماره ۳۱ «پژوهش‌نامه خراسان بزرگ» منتشر شده است، چنین نتیجه‌گیری می‌کند: «اعتبار، خبرگی و کارآزمودگی و توانمندی‌های تشکیلاتی اصف‌الدوله و همچنین وفاداری‌اش به سلطنت قاجارها، باعث شد تا وی به منصب مهم والگیری ایالت خراسان و تولیت آستان قدس رضوی نایل شود. علی‌رغم برخی اقدامات ناپسند سیاسی، فرهنگی و عمرانی اصف‌الدوله در خراسان، تحركات، توطئه‌ها و زیاده‌خواهی‌های برخی دسته‌های قدرت در این منطقه ناآرام، در کنار پاره‌ای سیاست‌ها و سخت‌گیری‌های اصف‌الدوله، منجر به شورش اهالی مشهد و به دنبال آن عزل وی از این ایالت شد.»

ادامه دارد...